

مرغان افسانه ای

قسمت هشتم

بوتیمار

یک پرنده باتلاقی بزرگ ، قهوه ای رنگ به طول (۷۵) سانتیمتر می باشد . که بدنی پر خط و خال ، پاهای بزرگ سبز رنگ و صدای مشخصی دارد . موقع احساس خطر بی حرکت می ایستد و سر و منقار خود را به طرز خاصی عمودی نگه می دارد . در حالی که سر خود را پایین گرفته است راه می رود . آهسته و به دشواری پرواز می کند و پس از اوج گرفتن گردن خود را جمع می کند . بال های گرد و پهن آن دارای راهراه سیاه و قهوه ای است که در پرواز به خوبی مشخص است . تک زنی است و اغلب خود را از انظار پنهان می کند . معمولاً در نور کم غروب یا صبح خیلی زود فعال است و طی روز در نزار ها پنهان می شود .

زیستگاه آن نزارهای انبوه ، باتلاق ها ، مانداب ها ، و ساحل دریاچه ها است و در بین نی ها آشیانه می سازد .

در سال های پر باران به تعداد فراوان در سیستان زادو ولد می کند. امکان دارد در سواحل دریای خزر، فارس و خوزستان نیز زادو ولد کند .

بوتیمار که به خسیسی معروف است نامش در شعرهای شاعران ما زیاد آمده است و آن مرغی بوده که همیشه در تشنگی به سر می برده اما چون به رودخانه یا دریا برسد هرگز آب نمی نوشد که مبادا آب رودخانه و دریا تمام شود. این مرغ هم به نام های دیگری شهرت دارد و به او مرغ غم خورک و مرغ غصه هم می گویند و کنایه ای است به مردم خسیس که در زندگی، خست به خرج می دهند.

مرغ اندوه بوتیمار



. گرچه از بوتیمار به عنوان مرغی افسانه ای یاد شده اما به حقیقت بوتیمار جنس از بلند پایان است و زیر جنس خانواده حواصیلها شمرده می شود که در سیستان و سواحل خزر به میان نیزارها و باتلاقها به فصول پر باران می زیند که بوتیمار و بوتیمار کوچک نامیده می شوند . بوتیمار آهسته و به دشواری و در ارتفاعی کم پرواز می کند و گردن خود را در هنگام پرواز جمع می کند و به هنگامه خطر بی حرکت می ایستد و منقار خویش را به شکلی خاص عمودی نگاه می

دارد و به شکلی گوژ پشتانه حرکت می کند . وی رابطه نا مانوسی با انسان دارد و غالباً از انسان دوری می جوید

و بیشتر به صبح زود یا به هنگام غروب
از مخفی گاه خود بیرون می آید.
منطق الطیر، عطار نیشاپوری:

پس درآمد زود بوتیمار پیش
گفت ای مرغان من و تیمار خویش
بر لب دریاست خوشتر جای من
نشنود هرگز کسی آوای من

از کم آزاری من هرگز دمی
کس نیازارد ز من در عالمی
بر لب دریا نشینم دردمند
دایما اندوهگین و مستمند
ز آرزوی آب دل پر خون کنم
چون دریغ آید، نجوشم چون کنم
چون نیم من اهل دریا، ای عجب
بر لب دریا به میرم خشک لب
گرچه دریا می زند صد گونه جوش
من نیارم کرد از و یک قطره نوش
گر ز دریا کم شود یک قطره آب
ز آتش غیرت دلم گردد کباب

چون منی را عشق دریا بس بود
در سرم این شیوه سودا بس بود
جز غم دریا نخواهم این زمان
تاب سیمرغم نباشد الامان
آنک او را قطره‌ی آبست اصل
کی تواند یافت از سیمرغ وصل

پرنده ها در هر محیطی که باشند، صدای
آنها به گوش می‌رسد. آنها آواز خود را
طوری تغییر می‌دهند که در محیط زندگی
شان به خوبی شنیده شود. آواز یک
پرنده میزان

قدرت، سلامت و هوشیاری او را نشان
می‌دهد، چون خواندن به انرژی نیاز
دارد. تنها پرندگان قوی می‌توانند
آوازی بلند و مداوم بخوانند و در عین
حال مراقب باشند که طعمه درندگان
نشوند. به نظر می‌رسد که بلندترین
آواز جهان پرندگان متعلق به مرغ
شاخه نشین

Superb Lyrebird می باشد.

آواز بوتیمار هم یکی از بلندترین
آوازه‌هاست. علاوه بر این صدای بوتیمار
تا فاصله زیادی از محل سکونت او
شنیده می‌شود. بوتیمار شب و روز آواز

می‌خواند به این امید که یک ماده به
قلمرو او بیاید
دست یافته بود خواست از تمامی حیوانات
مشورتی کند همه به اتفاق موافق بودند
ولی بوتیمار از سلیمان پرسید آیا اب
را تنها خودت مینوشی؟
پاسخ سلیمان(ع) مثبت بود بوتیمار
پاسخ داد: ایا تاب و تحمل آن را داری
که ازین پس خودت را تا ابد به چشم
بینی؟
سلیمان با کمی تامل از خوردن
مرگ وی را آب منصرف شد تا دیگران
ببینند.

آه می ترسم شبی طوفان شود

ساحل امید من ویران شود

گر ز دریا قطره ای هم کم شود

مرغ طوفان سینه اش پر غم شود

ای دلت دریای پاک و روشنم

مرغ بوتیمار این دریا منم.

(بوتیمار: پرنده ای که عاشق دریاست ،

شبهای طوفانی به ساحل می آید و از
بیم کم

شدن قطره ای از آب دریا ، فریاد و
فغان بر می دارد)

(دخترجادوئی)

گفتمش از ما ببر زحمت اخبار ما
بلبلی مستی بکن هم ز بوتیمار ما
(مولانا)

بوتیمار

در کنار صحره های مات

در کنار موجهای مست

مانده در اندیشه ای پا بست

اشک می ریزد

سر بروی سینه خم کرده ست

چشمها را دوخته بر کاجویی های دریا

از تن ساحل

با گنه کاری آنها خو گرفته

با صواب خویشان نا آشنا مانده ست

قصه ها از رنج و از شادی

همچون دانه تسبیح بر نخ کرده

بر انگشتهای دل گرفته

دردها دیده

رنجا برده

داستانها در دل خود گور کرده

سخت چشم گفتگو را کور کرده

دیده دریا را که بلعیده به کام تشنه

خود

ناخداها را خداها را

لیک او چشمان جوشان را

پاسدار پیکر دریای خواب آلود کرد

اشک می ریزد

از لب ساحل نمی خیزد

اشک می ریزد مبادا

آب دریا خشک گردد

روزگار خویش را
چون اشکهایش
ریخته بر دامن این کار ، بوتیمار
قعر گور چشمهایش چال کرده
لاشه ی بود و نبودش را
قعر تابوت لبانش خاک کرده
قصه گفت و شنودش را
با همه بیگانه ، با بیکانگان خاموش
مانده

عنصر هستی درون آب دیده
طرح باد و خاک و آتش را
در درون چاه تاریک سیاهیها کشیده
از سپیدیها رمیده
طعنه ها از مردم ساحل شنیده
قطره ها از زهر آب برکه تلخ تباهی
ها چشیده
لیک از ساحل نمی خیزد
اشک می ریزد
روز خود را کرده چون شام غریبان تار
مرغ اندوه است بوتیمار
راستی ای مرغ
ای همگام با غم های جاویدان
هیچ می دانی ؟
هم رهی داری در این اندوه بی فرجام
هم دلی گمنام
داستانش چون تو جانفرساست
عاشق دریاست
پیشه اش زاریست
آری
سکه خوشبختی خود را

بروي تخته نرد زندگاني باخته
اسب حسرت بر تن اميدواري تاخته
در شناسايي فكنده نام را در دفتر
مرداب

ليك حتي ، خويش را چون ديگران
شناخته

عاشق درياست

بي كران دريائي او شعر است
اشك مي ريزد براي شعرهايش
اشك مي ريزد مبادا خشك گردد آب
دريائش

اشك مي ريزم

بر لب دريائي شعرم

لحظه اي از صخره ساحل نمي خيزم

بر نگاه خسته مي بندم

نقش ناكسان را

در ميان گريه مي خندم

بر مرغان ماهي خوار

كز كف دريائي من هر لحظه مي گيرند

ماهي خردي

آنگه با دو صد فرياد

مي رقصند ، مي خوانند و مي گویند
طعمه خود را ز كوه و دشت پيدا کرده

ايم اين بار

ليك من خاموش خاموشم

لب به تلخ آب سكوت آلوده ام

از عشق مدهوشم

همچو بوتيمار

رنگهاديدم

ننگها ديدم

دديه ام ناپاك مردم را به پاكي شهره
 ي آفا
 پنجه افكندم به دامان غريقان تا رها
 گردند از گرداب
 سینه بگشودم که از ره ماندگان ختي
 بپاسایند
 خون شدم تا خوځواران دامن بیالایند
 هر چه دیدم از تو دیدم
 از توي اي دريای من اي شعر
 اي دریغا دوستت دارم
 باز هم مي خواهمت ، دریا
 سخت مي گریم به دامانت مبادا خشك
 گردي
 همچو بوتیمار
 او هم هستي خود را نهاده بر سر این
 کار
 شاعر غم هاي جاويد است نصرت
 مرگ اندوه است بوتیمار
 نصرت رحمانی

یاداشتها

- ۱- امیر. ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد
- ۲- آشیل ویب بلاک
- ۳- از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد
بوتیمار
- ۴- منطق الطیر، عطار نیشابوری
، انتشارات سخن

۶- مروري بر شناسائي فشنگهاي گلوله
زنی